



Essays in
Philosophy and Kalam

Vol. 50, No. 2, Issue 101
Autumn & Winter 2018-2019

DOI: <https://doi.org/10.22067/islamic%20philosop.v50i1.56761>

جستارهایی در
فلسفه و کلام

سال پنجاهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۹۳-۱۱۴

بررسی اصول معاد جسمانی در آثار صدر المتالیهین*

طاهره عضدی نیا

دانش آموخته دکتری دانشگاه فردوسی مشهد

Email: t.azodinia@gmail.com

دکتر عباس جوارشکیان^۱

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: Javareshki@um.ac.ir

چکیده

بدون تردید معاد جسمانی یکی از چالش برانگیزترین مباحث اعتقادی در تاریخ اندیشه کلامی و فلسفی ما است و صدر المتالیهین به یاری اصولی برآمده از نظام فلسفی خود توانسته آن را به کرسی اثبات و تبیین عقلی و فلسفی بنشانند. معاد شناسی ملاصدرا معطوف به اثبات سه مطلب است: اول اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی، دوم اثبات این که آخرت از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت آن است، سوم اثبات سیر صعودی نفس. مسئله اصلی این مقاله این است که فارغ از همسانی فراوانی که در تصویر معاد جسمانی در آثار گوناگون ملاصدرا دیده می شود، شمار اصول مورد استفاده او در این آثار متفاوت بوده و از شش تا دوازده اصل را دربر می گیرد. پرسش مهم این است که اصول مورد نیاز صدرا برای تقریر نظریه معاد جسمانی کدام است و چرا تعداد این اصول در آثار صدرا متفاوت است و آیا تفاوت اصولی که در آثار ملاصدرا مشاهده می شود ناشی از زمینه خاص بحث در آن اثر بوده یا واقعه تفاوت اساسی بوده، به تعبیر دیگر آیا با توجه به این اختلاف، تغییری در نظریه معاد جسمانی داده شده است؟ مقاله حاضر درصدد تبیین دقیق این اصول و مقایسه تطبیقی آن در آثار گوناگون ملاصدراست و نتیجه خواهیم گرفت که سرافزایش و کاهش این اصول، در عواملی مانند مختصر یا مفصل بودن کتاب های اوست، همچنین توأم و آمیخته بودن چند اصل در برخی آثار ملاصدرا می تواند نکته ای کلیدی و مهم تلقی گردد. مسلم آنکه دخالت همه این اصول در اثبات نظریه صدرا در باب معاد جسمانی به یک اندازه نیست؛ برخی از این ها اصول عام حکمت صدرایی و برخی دیگر، مقدمات اساسی که عهده دار اثبات این مهم اند و برخی دیگر بیانگر مراتب نفس و سیر صعودی آن به شمار می آیند.

کلیدواژه ها: ملاصدرا، معاد جسمانی، عینیت بدن اخروی و دنیوی، خلاقیت خیال، سیر صعودی نفس.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۳/۲۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۵/۲۴.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

معاد جسمانی از جمله مسائل دشواری است که اذهان متفکران بسیاری را به خود مشغول نموده است. در دلالت قطعی نصوص دینی بر معاد جسمانی جای شک و تردید نیست؛ بر طبق آیات و روایات، عالم آخرت، عالم ادراکی و عالم محشر، عالم حیات است و موتی در آن عالم نیست؛ چنانکه در قرآن آمده است: «ان الدار الاخره لهی الحیوان» (عنکبوت: ۶۴)؛ بنابراین در آخرت انسان با تمام مراتب وجود خود محسوس می‌شود که یکی از مراتب، مرتبه جسمانی اوست (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۲۷۷).

اما این آموزه دینی در طول تاریخ با چالش‌های فراوان عقلی و علمی مواجه بوده است؛ چالش‌هایی مانند امتناع اعاده معدوم، امتناع رجوع روح به بدن پس از جدایی و قول به تناسخ، شبهه آکل و مأكول و ناکافی بودن سطح زمین برای حشر جسمانی همه انسان‌های اولین و آخرین و غیره؛ و به خاطر پاره‌ای از این شبهات، ابن‌سینا در برخی از آثار خود، معاد را صرفه‌روحانی دانسته است؛ با این توجیه که خطابات قرآنی و روایی با افرادی بوده است که با عالم روحانی چندان آشنایی نداشته‌اند و از همین رو، قرآن با زبانی ساده و قابل فهم، معقولات را برای آنان در قالب محسوسات توضیح داده است. ابن‌سینا در این نظر، معاد را به معنای عود روح به سوی خداوند یا عالم مجردات می‌داند؛ نه عود روح به بدن و آنچه در شریعت آمده از لذت‌ها و دردهای جسمانی قیامت را مجاز و استعاره می‌شمارد (ابن‌سینا، رساله اضحویه، ۵۰ به بعد). اما در برخی دیگر از آثار خود به صراحت اعلام کرده که معاد جسمانی که شریعت بر آن گواه است، جز از طریق شرع و اخبار منخبر صادق قابل قبول نیست (ابن‌سینا، النجاه، ۶۸۲) و در برخی دیگر از آثار خود بر این باور است که نفوس ناقص که به مرحله تجرد عقلی نرسیده‌اند، پس از مرگ به اجرام آسمانی تعلق می‌گیرند و از طریق اجرام فلکی لذت‌ها و عذاب‌های خود را تخیل و ادراک می‌کنند (ابن‌سینا، الاشارات و التنبیها، ۳/ ۳۸۵، نمط ۸).

صدر المتألهین به نقل، نقد و بررسی این پاسخ‌ها پرداخته و لازمه این تصویر از معاد جسمانی را، تن دادن به نوعی تناسخ می‌داند (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/ ۱۲۹) که از جهت عقل و نقل بطلانش روشن است. بعلاوه این نحوه تلقی، تصویری دنیا گونه از آخرت ارائه می‌دهد، درحالی‌که عالم آخرت با عالم دنیا و بدن اخروی با بدن دنیوی تفاوت اساسی و جوهری دارد. وی در بحث معاد اصرار بر هماهنگی عقل و دین دارد و معتقد است که می‌توان هم به نصوص دینی وهم به اصول عقلی و فلسفی، هردو پای‌بند ماند.

مسئله معاد چه جسمانی و چه روحانی مبتنی بر شناخت نفس انسان و نحوه وجود آن است و در شناخت نفس در باور ملاصدرا، باید به مبانی فلسفی وی توجه دقیق داشت. ملاصدرا معتقد است که اضافه نفس به بدن ذاتی نفس است و نفس در آخرت نیز دارای بدن است و نفوس اخروی با ابدان محسوس می‌شوند و از آنجایی که دار آخرت نشأت ماده و حرکت و فناء و زوال نیست و بدن در هر نشأت باید احکام همان نشأت

را دارا باشد، بنابراین برای اثبات حشر اجساد و تحقیق این اصل مهم که: عقلا و عرفا فرد محشور در آخرت به اعتبار نفس و بدن همان انسان موجود در دنیا است، درصدد اثبات بدن اخروی برآمده است و اثبات کرده است که دار آخرت منحصر به عالم روح نیست بلکه مرتبه‌ای از عالم آخرت را عالم ارواح جسمانی تشکیل می‌دهد و بین بدن مادی دنیوی و بدن مثالی اخروی تباینی نیست و تفاوت آن‌ها به شدت و ضعف و کمال و نقص است به این معنا که بدن دنیوی مستعد فساد و بدن اخروی با آنکه محسوس و متقدر است غیرقابل فنا و دارای بقا و ثبات است.

چگونگی مطرح شدن اصول در کتاب‌های مختلف ملاصدرا

ملاصدرا در شش کتاب فلسفی خود بخش جداگانه‌ای را به تبیین معاد جسمانی اختصاص داده است و در همه این کتاب‌ها درصدد بیان این مطلب است که اثبات معاد جسمانی بسته به فهم درست مبانی و اصولی است که آن‌ها را در کتاب‌های فلسفی خود اثبات کرده است. او در هر شش کتاب، نخست اصولی را بیان می‌کند و سپس خواننده را گام به گام به مقصود خود که فهم عقلانی معاد جسمانی است، می‌رساند؛ و آنگاه اثبات می‌کند که با توجه به این اصول، معاد جسمانی عقلانی‌ترین نوع توجیه معاد و جاودانگی پس از مرگ است که هم مؤید به دلایل عقلانی و اصول فلسفی است و هم مقصود و مراد شرع مقدس اسلام است. وی تصریح می‌کند که عقل نظری از درک اولیات امور اخروی عاجز است و وی لب لباب تحقیقات مربوطه را، از اشارات و نصوص کتاب و سنت نبوی و از مشکلات ولایت اخذ و بر همه آن‌ها برهان اقامه نموده است. (آشتیانی، شرح بر زاد المسافر، ۲۲) از نظر وی با اعتقاد به این تفسیر است که در برخورد با روایات از کمند تأویل آیات می‌رهیم و دچار مشکلات و شبهات نمی‌شویم (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۴۹۰).

مسئله اصلی این مقاله این است که فارغ از همسانی فراوانی که در تصویر معاد جسمانی در آثار گوناگون ملاصدرا دیده می‌شود، شمار اصول مورد استفاده او در این آثار متفاوت است:

کتاب‌هایی که در بردارنده شش اصل اند: مفاتیح الغیب، هفت اصل: العرشیه، المبدأ و المعاد و الشواهد الربوبیه، یازده اصل: اسفار، دوازده اصل: زاد المسافر. بعلاوه تغییر در ترتیب چینش اصول، بودن یا نبودن یک اصل یا حذف یک اصل و جایگزینی آن با اصلی دیگر نیز مطرح می‌شود.

پرسش مهم این است که اصول مورد نیاز صدرا برای تقریر نظریه معاد جسمانی کدام است و چرا تعداد این اصول در آثار صدرا متفاوت است و آیا تفاوت اصولی که در آثار ملاصدرا مشاهده می‌شود، ناشی از زمینه خاص بحث در آن اثر بوده یا واقعه تفاوت اساسی بوده، به تعبیر دیگر آیا با توجه به این اختلاف تغییری در نظریه معاد جسمانی داده شده است؟ مقاله حاضر درصدد تبیین دقیق این اصول و مقایسه تطبیقی آن در آثار گوناگون ملاصدراست.

نظریه ملاصدرا در باب معاد جسمانی

ملاصدرا بر این باور است که می‌توان معاد جسمانی را به وسیله اصول و مقدماتی برهانی نمود. وی برای تبیین و تحکیم نظریه خویش، اصولی را پی‌ریزی می‌کند، تعدادی از این اصول مبانی فلسفی ملاصدرا است که در جای جای فلسفه صدرایی به چشم می‌خورد. برای توضیح این اصول، ملاک ترتیب را، سفر نفس اسفار اربعه قرار می‌دهیم که از تحقیقی‌ترین و عمیق‌ترین آثار وی به شمار می‌رود و در چهار سفر امور عامه و طبیعی و الهی و نفس نگاشته شده است.

بیان مقدمات و مبانی فلسفی ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی:

۱) وجود اصیل است (اصل هستی هر موجودی وجود اوست).

۲) تشخیص، به وجود است (مساوقت وجود و تشخیص).

۳) حقیقت وجود، مشکک است (هستی به نفس ذات بسیط خودپذیرای شدت و ضعف است).

۴) وجود دارای حرکت اشتدادی است.

تفصیل اصل اول: وجود اصیل است

وجود در هر چیزی اصل در موجودیت است و ماهیت تابع آن است. به بیان روشن‌تر، حقیقت هر چیزی و مبدأ اثر در حقایق امکانی نحوه وجود خاص این حقایق است. وجود از معقولات ثانوی و امور انتزاعی که در ازای آن‌ها امری در خارج نیست، نمی‌باشد، بلکه اعتقاد حقیقی آن است که وجود یک هویت عینی و خارجی است که با هیچ تصویر ذهنی قابل عرضه نیست و جز به صریح عرفان و شناخت شهودی قابل شناخت نیست.

از آنجایی که ماهیت به اعتبار نفس ذات نه موجود است و نه معدوم و به اعتبار نفس مفهوم امری اعتباری و ذهنی است و ملاک تحقق خارجی و مبدئیت اثر را فاقد است، قهراً برای اتصاف به وجود و منشأیت اثر، به امری غیر سنخ ماهیات محتاج است؛ بنابراین مصداق بالذات حق وجود است و ماهیت حکایت از تحقق این وجود دارد (ملاصدرا، شرح بر زاد المسافر، ۱۶۰؛ الحکمه المتعالیه، ۹/۱۶۱؛ عرشیه، ۷۱ و ۲۴۶).

اصل دوم: تشخیص به وجود است

تشخیص هر چیزی عبارت است از نحوه وجود خاص به او، خواه مجرد باشد خواه مادی. به این معنا که آنچه، هر چیزی را تشخیص و فردیت می‌بخشد و از غیر آن ممتاز می‌گرداند به‌گونه‌ای که هیچ اشتراکی با چیزی را نپذیرد، نحوه وجود خاص شیء است.

از آنجایی که ماهیت به حسب ذات، خالی از تشخیص و هویت خارجی و قابل انطباق بر کثرات است، آنچه ملاک تشخیص ماهیت است امری خارج از سنخ ماهیت است؛ بنابراین ماهیت تا وجود نپذیرد یعنی از

علت آن اثری صادر نشود که این ماهیت از آن انتزاع شود و به واسطه آن اثر متصف به موجودیت گردد، تشخص نمی‌پذیرد. پس جزئی و متشخص بالذات نحوه وجود شیء است و آنچه در عرف عوارض مشخصه نامیده می‌شوند مانند کم و کیف و این و وضع و غیر آن، از نشانه‌ها و امارات و لوازم هویت شخصی وجودی شیء اند نه از مقومات آن، پس جایز است که این مشخصات پیوسته از شخص به شخص و از صنف به صنف تبدیل یابند، اما از آنجایی که تشخص هر شیء به وجود مخصوصی است که در هر حالی دارد، هویت شیء در همه دوره وجود ثابت و تغییرناپذیر می‌ماند؛ زیرا ملاک بقای هویت شخص همان وجود خاص به اوست که در جمیع نشأت موجود است (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۶۱/۹؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۱؛ المبدأ و المعاد، ۵۰۰؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۶؛ عرشیه، ۲۴۱ و ۷۰؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۲).

اصل سوم: حقیقت وجود مشکک است

وجود به نفس ذات بسیط خود قابل و پذیرای شدت و ضعف است. در وجود نه ترکیب خارجی است و نه ذهنی و تمایز بین مراتب وجودی نه از ناحیه فصل است و نه به امور عرضی خارج حقیقت تا آنکه وجود داخل در حقایق نوعیه گردد. بلکه افراد و آحاد آن به شدت و ضعف و تقدم و تأخری که از حاق هستی شیء نشأت می‌گیرد، از یکدیگر ممتاز می‌شوند.

از آنجایی که با براهین قوی تباین حقایق وجودی محال است، پس سنخ وجود واحد و حقیقت هستی، حقیقتی تشکیکی و دارای مراتب مختلف به حسب شدت و ضعف است؛ با توجه با این مطلب که تساوی در مرتبه وجودی منافات با اصل علیت و معلولیت دارد، پس باید معلول به حسب نفس ذات متأخر از علت خود باشد و این تأخر، ذاتی وجود معلول است اگرچه ذاتی اصل حقیقت وجود نیست. همچنین باید علت به حسب نفس ذات مقدم بر معلول خود باشد و این تقدم ذاتی وجود علت است؛ بنابراین در سلسله طولی وجود، هستی دارای شدت و ضعف است و مفاهیم و ماهیات از حدود وجودات متناهی واقع در سلسله مراتب امکانی انتزاع می‌شوند که این مفاهیم کلی، به منزله سراب، عکس و ظل وجودند و اموری اعتباری محسوب می‌گردند اگرچه به حسب ذات اختلافات جنسی، نوعی و یا عرضی دارند، ولی این اختلاف منافاتی با بساطت ذاتی وجود ندارد زیرا این مرزبندی‌ها و خط‌کشی‌ها در ساحت انتزاعات ذهنی از واقعیات خارجی است و در متن واقع چنین انتزاعاتی وجود ندارد (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۶۱/۹؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۳).

اصل چهارم: وجود دارای حرکت اشتدادی است

هویت‌های جوهری، حرکت اشتدادی قبول می‌کنند و اشتداد و تضعف ذاتی را می‌پذیرند. به این بیان که اشتداد نوعی تکامل است و بلکه عین تکامل است و در حرکات اشتدادی، متحرک دارای مبدئی است و

منتهایی؛ چون هر حرکتی غایتی دارد. در مسیر این حرکت استکمالی هر صورت بالفعلی واجد صور قبل و نسبت به صورت‌های بعد زمینه و استعداد است تا رسیدن آن به مرحله‌ای که در آن جمیع جهات قوه به فعلیت رسد. این وجود اشتداد یافته، همه کمالات آغاز و انجام وجود را دارد و انواع و اجناس و فصول، برحسب وجود در گوهر هستی او دیده می‌شود و آن درجه، اصل و حقیقت اوست و ماسوای آن آثار و لوازم آن درجه‌اند.

از سویی اشتداد خود حرکت است و در جای خود ثابت شده که اجزا و حدود یک حرکت متصل واحد، وجودی بالفعل به گونه تفصیلی ندارند، بلکه همگی به یک وجود واحد متصل به نحو اجمالی موجودند و اتصال وحدانی عین وحدت شخصی در عالم ماده و حقایق متحرک است (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/۱۶۲؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۳؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۲؛ عرشیه، ۲۴۶ و ۷۰).

بالجمله هراندازه وجود شدیدتر و تواناتر باشد، گوهر ذات شیء کامل‌تر و آثار و افعال آن هویداتر است. همچنان که جان گویای آدمی علاوه بر افعال حیوان و نبات و جمادات، می‌تواند کلیات جهان هستی را به نطق ذاتی خود ادراک نماید و به وسیله زبان آنچه در درون اندیشه خود نهان است به مرتبه ظهور آورد و والاتر از آن مرتبه خرد انسان است که او هم می‌تواند افعال مذکور را به انشاء ذاتی خود ایجاد نماید و برترین مرتبه، مرتبه توانایی دادار گیتی است که آن‌گونه که علم و دانشش اقتضاء نماید، فیضش همه را شامل می‌گردد (ملاصدرا، عرشیه، ۷۲).

در حقیقت معاد شناسی ملاصدرا معطوف به اثبات سه مطلب است:

اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی؛ اثبات این‌که آخرت از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت نفس است؛ اثبات سیر صعودی نفس در عوالم سه‌گانه.

ملاصدرا پس از یادآوری اصول و مبانی عام خود که در قالب چهار اصل پیشین از آن‌ها یاد شد، به تبیین این سه مطلب می‌پردازد:

مطلب اول: اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی از طریق اصل‌های پنج، شش و هفت که عبارت‌اند از:

۵) حقیقت شیء به صورت آن است.

۶) وحدت شخصی در هر موجودی متناسب با وجود اوست.

۷) هویت و تشخیص بدن به نفس است نه به جرم و ماده بدن.

مطلب دوم: اثبات خلاقیت نفس نسبت به بدن اخروی و جهان آخرت از طریق اصل‌های هشتم و

نهم و دهم که عبارت‌اند از:

۸) قوه خیال مجرد است.

۹) صور خیالی به نفس قیام صدوری دارند.

۱۰) صور و مقادیر مجرد از ماده وجود دارند.

مطلب سوم: اثبات سیر صعودی نفس در عوالم سه‌گانه از رهگذر اصل یازدهم:

۱۱) بیان مراتب نفس که در عین کثرت در سلک حقیقت واحد قرار دارد.

تفصیل مطلب اول: اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی:

اصل پنجم: حقیقت شیء به صورت آن است:

قوام و بقای هر موجود طبیعی در این عالم به صورت نوعیه اوست که مبدأ فصل اخیر اوست و احتیاج به ماده تنها به علت ضعف وجودی و قصورش از استقلال به ذات خویش است؛ برخی از صورت‌ها نمی‌توانند بدون ارتباط وجودی با چیزی که بتواند لوازم تشخیص، امکان وجود و استعداد آن‌ها را حمل کند، به نحو متشخص وجود پیدا کنند اما هنگامی که وجود آن اشیاء تمامیت یابد، بدون ماده نیز امکان تحقق دارند؛ زیرا ماده هر چیزی همان قابلیت وجود اوست، نه داخل در اصل ذات و حقیقت او. ماده به نحو ابهام و عدم فعلیت در شیء معتبر است و در این همانی و حقیقت شیء نقشی ندارد. ملاصدرا رابطه صورت و ماده را، رابطه کمال و نقص می‌داند که ناقص در مقام تحقق خود به کامل نیازمند است اما کامل در مقام تحقق بی‌نیاز از ناقص است. وی در مقام نشان دادن رابطه ماده و صورت از یک تمثیل سود می‌برد. نیازمندی طفل به گهواره به علت ضعف وجود است و نباید این نیازمندی را همیشگی دانست. با رشد کودک این نیاز نیز از بین می‌رود. اگر بتوان صورت یک شیء را بدون ماده آن موجود دانست، خللی به شینیت آن وارد نمی‌شود (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۴۹۷؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۵؛ الحکمه المتعالیه، ۱۶۲/۹؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۱؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۵؛ عرشیه، ۲۴۵ و ۲۶۹).

ملاصدرا این حقیقت را با بیان دیگری نیز توضیح داده است. ماهیت مرکب دارای دو اعتبار است: اعتبار کثرت و تفصیل و اعتبار وحدت و اجمال. در صورتی که ماهیت به اعتبار نخست لحاظ شود، دارای اجزایی خواهد بود که هر جزء دارای مابازائی مفهومی، یعنی جنس و فصل است و ما ناگزیر از آوردن تمامی اجناس و فصول پیشین به نحو تفصیلی در مقام تعریف حدی آن هستیم؛ اما اگر ماهیت را از جهت وحدت و اجمالش مدنظر قرار دهیم، همان صورت کمالی شیء است که در مسیر حرکت اشتدادی و لبس بعد از لبس صورت‌ها، حاصل آمده است؛ هویت و حقیقت بسیطی که هیچ جزء ذهنی و خارجی ندارد و همه اجناس و فصول پیشین از لوازم آن محسوب می‌شوند. لوازمی که وجودی غیر از وجود ملزومشان ندارند و با جعل بسیط آن همگی یک‌باره جعل شده‌اند، باین همه، این لوازم داخل در ماهیت صورت هم نیستند، چون صورت کمالی اشیاء و جودات محض و نابی هستند که در آن‌ها تمام این معانی به‌گونه‌ای هر چه بسیط‌تر و برتر وجود دارد؛ بنابراین تحدید در این مقام، تنها با بیان لوازم آن صورت کمالی ممکن است و

البته تعریف به لوازم کمتر از تعریف به اجزاء حدی نیست، چون اجزای حدی منتزاع از صورت‌اند (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۶۲/۹ - ۱۶۳؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۵ - ۱۶۶).

در ذیل این اصل صدرالمتألهین ماده را از حقیقت شیء جدا می‌کند، چون ماده تنها حامل قوه و امکان شیء است و هویت شیء به جهات فعلی آن است که مستند به حیث صوری شیء هست و ماده چه باشد و چه نباشد، حقیقت شیء محفوظ می‌ماند.

اصل ششم: وحدت شخصی در هر موجودی متناسب با وجود اوست

اگر کسی بگوید تمامی حقیقت جسم (بدن) در نفس است و جسم امری منتشر و دارای ابعاد و مرکب از اجزاست، پس چگونه آن را به نفس نسبت داده و حقیقت جسم را همان نفس میدانیم؟ پاسخ این است که وحدت شخصی در هر موجودی، عین وجود آن است و بر یک نحوه و درجه واحدی نیست، مانند وجود که بر گونه واحد نیست؛ بنابراین وحدت شخصی در اعداد، عین کثرت بالفعلشان است و در اجسام طبیعی، عین کثرت بالقوه‌شان و در زمان، عین نوشدن و سپری شدن آن و اتصال زمان حافظ وحدت آن است. همچنین حکم وحدت شخصی در یک جوهر مجرد، با حکم وحدت در یک جوهر مادی متفاوت است.

نفس با وجود وحدت شخصی خود می‌تواند جامع تجرد، تجسم، سعادت، شقاوت و ... باشد. هر چه بر جوهر و تجردش بر اثر حرکت جوهری ذاتی افزوده شود، احاطه‌اش بر اشیاء بیشتر شده و تعالی و سعه وجودی آن افزون گردد تا جایی که در ذات نفس هیات وجود بتمامه گرد آید: «صیرورة الانسان عالما عقليا مضاهيا عالما عینیا» و حسن مطلق و خیر مطلق و جمال حق را مشاهده می‌کند و با آن متحد شده و در سلک آن در می‌آید (ابن‌سینا، الشفا «الالهیات»، ۴۲۶).

نفس در عین وحدت، جامع جمیع قوا، مدرک تمام ادراکات و فاعل همه افعال است که به واسطه سعه وجود و مراتب نورانیت، بلکه به جهت تصور ذاتش به اطوار و تجلی‌اش بر قوا و اعضا و تلبس آن به حلیه اجسام، می‌تواند در آن واحد در مراتب مختلف باشد؛ هم نزول به مرتبه حواس و اعضا می‌کند و در این حال حکم آن، حکم قواست و هم به کنه جوهره و ذاتش بازگشته و آن هنگام تمامیت و کمال نفس است و در وحدت خود کل است (النفس فی وحدتها کل القوی).

به باور ملاصدرا نفس دارای مراتب طولی متعددی است که هر یک کامل‌تر از مرتبه مادون خود می‌باشد. این مراتب متعدد به واسطه حرکت جوهری و به تدریج برای نفس حاصل می‌شود؛ لذا یافتن مراتب عالی به معنای از دست دادن مراتب مادون و کمالات مربوط به آنها نیست؛ بلکه هر مرتبه، متمم مرتبه قبلی است و هر مقدار که نفس در حرکت تکاملی جوهری خود پیش می‌رود، سعه وجودی بیشتری می‌یابد؛ به این معنا که وجود آن، در عین حفظ مراتب پیشین، واجد مراتب جدیدتری که مکمل مراتب قبلی‌اند،

می‌گردد.

نفس انسانی یک حقیقت دارای مراتب تشکیکی است که از وحدت در عین کثرت برخوردار است. مراتب عالی جمعیت و احاطه وجودی بر مراتب مادون دارند، بدون آنکه گرفتار کثرات مراتب مادون گردند و حقایق کثرات در ناحیه ادراکات، افعال و قوا و اجزاء، به نحوی بسیط و وحدانی در مراتب عالی موجود است. وحدت نفس قطعاً وحدت عددی نیست، بلکه وحدت تشکیکی اتصالی است که اتصالش حافظ وحدت و تشخیص آن می‌باشد (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/ ۱۶۴؛ المبدأ و المعاد، ۵۰۱).

اصل هفتم: هویت و تشخیص بدن به نفس است نه به جرم و ماده بدن

هویت بدن و تشخیص آن به نفس است نه به جرم آن، بنابراین «زید» به نفس خودش «زید» است نه به جسدش؛ زیرا اعتنا و توجه به آن چیزی است که استمرار و دوام دارد و باقی می‌ماند و آن نفس است، اگرچه اعضا و اجزای بدنی انسان به واسطه وقوع در حرکت و استیلای حرارت در مراتب عمر دائمه در تغییر و تبدل واقع است و ماده و لوازم آن از قبیل «این» و «کم» و «کیف» و «وضع» و غیر آن در شیء مادی متحرک به حرکت ذاتی، به نحو ابهام معتبر است نه به گونه خصوصیت و تعیین و مقوم حقیقت شیء نیست. با توجه به مبانی صدرا، بدن حقیقی، از مراتب و شئون نفس ناطقه انسانی است، حقیقت واحدی که تغییر و تحول تدریجی اش در وعاء زمان استمرار داشته و به نحو اتصالی رخ داده و لذا این بدن همان بدن است اگرچه کما و کیفاً تحول یافته، این بدن در مرتبه‌ای دارای سیلان و در مقامی ثابت و در مرتبه‌ای محل صورت نوعیه یعنی نفس ناطقه و در نشئه آخرت ظل نفس ناطقه و به حسب اصل وجود حی و شاهد و حاضر است و می‌شود یک وجود واحد دارای وحدت جمعی باشد که در مرتبه‌ای مجرد تام و صرف و در مرتبه‌ای مجرد برزخی و در مرتبه‌ای جسم متکمم به حساب آید و سر این جمعیت در وجود سعی انسان است؛ انسان دارای مراتب و نشأت خاص از وجود است و وجود حقیقی انسان وجودی است که مبدأ آن نطفه است و در سیر تکاملی خود پس از احراز مراتب نباتی و حیوانی به مرتبه عقل فعال می‌رسد. این وجود در هر مرتبه‌ای دارای احکام خاص به آن مرتبه است بنابراین، مرتبه مجرد تام انسان، منافات با مقام مجرد ناقص وی و موطن وجود برزخی آن منافات با طبیعت جسمانی که مرکب از ماده و صورت و اعضا و جوارح است، ندارد (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/ ۱۶۵؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۶۷؛ المبدأ و المعاد: ۴۹۸؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۲؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۵).

ملاصدرا از رهگذر تبیین این سه اصل، به چند مطلب تصریح می‌کند: اساساً حقیقت هر چیزی از جمله انسان به صورت اخیر اوست نه ماده اش، چون ماده تنها حامل قوه و امکان شیء است و هویت شیء به جهات فعلی آن است که مستند به حیث صورت است و ماده چه باشد و چه نباشد، حقیقت شیء محفوظ می‌ماند. سپس از صورت یک تلقی تشکیکی (طولی) ارائه می‌دهد به گونه‌ای که وحدت در ساحت

نفس با کثرات در ناحیه بدن جمع می‌شود و مرتبه‌عالیه با مرتبه نازل و وحدت دارد. و سرانجام از رهگذر اصل اخیر وحدت در عرض را نیز به تصویر می‌کشد؛ با این بیان که بدن، از نقطه‌ای که به نحو تدریجی و اتصالی شروع به تحول نموده تا زمانی که بدنی مثالی و اخروی گردد، یک حقیقت واحده است؛ بنابراین کثرات عرضی که موهم تغایرنند نیز رخت برمی‌بندد؛ بنابراین بدن مثالی که در اثر تبدلات جوهری حاصل شده، همان بدن خود شخص است و هویتش، هویت اوست اگرچه ماده ندارد، چون ماده اصلاً داخل در شخصیت فرد نبود.

تفصیل مطلب دوم، اثبات این مطلب که آخرت از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت نفس است (اصل‌های هشتم، نهم و دهم):

اصل هشتم: قوه خیال مجرد است

مشائین و حتی اشراقیون صورت‌های خیالی را امور مثالی معلق در عالم خیال منفصل می‌دانستند و درعین حال، مدرک این صور را امری مادی می‌دانستند.

بنابراین ملاصدرا قوه خیال نه در محلی از بدن و اعضای آن واقع است و نه در جهتی از جهات این عالم طبیعی. قوه خیال انسانی از ماده قابل فساد و فناء مجرد دارد؛ به این معنا که نفس در این مقام، جوهر مجرد قائم به ذات خود است نه قوه‌ای حال در ماده، بلکه از این عالم مجرد است و در عالمی جوهری که متوسط بین دو عالم مفارقات عقلی و عالم مادی است، قرار دارد. روشن است که این مجرد، مجرد تام نیست، بلکه مجرد ناقص است؛ به گونه‌ای که نفس دارای تمثیل مقداری و البته بدون ماده عنصری است؛ این عالم با آنکه دارای مقدار، شکل و بعد است، به واسطه مجرد از ماده عالمی نورانی است. پس خیال، برزخ واسطه جامع بین دنیا و آخرت و سقف دنیا و فرش آخرت است، ماده و هیولای آخرت که نشئه آخرت را قبول می‌کند و به واسطه آن صور مفارق از ماده انشا می‌شود.

قابل توجه است که در باور ملاصدرا، جمیع قوای باطنی انسان از ماده مجرد دارند و منشأ اطلاع از جزئیات موجود در عالم بهشت و دوزخ، بقای کلیه مدرکات جزئی موجود در انسان است. قوه خیال به صورتی مستقل بعد از مرگ بدن باقی است و به ذات و ادراکاتش زوال و فناء راه نمی‌یابد و به دلیل استغراق آن در بدن، هنگام مفارقت و پس از آن سکر و مرارت‌های بدن و ذات خود را همان‌گونه که در دنیا ادراک می‌کرد، تخیل و احساس می‌کند (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۶۶/۹؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۷۰؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۳؛ عرشیه، ۷۴؛ عرشیه، ۲۴۸).

اصل نهم: صور ادراکی به نفس قیام صدوری دارند

در نظر ملاصدرا صور خیالی نه در موضوع نفس حلول و ورود دارند و نه در محل دیگر، بلکه آن‌ها صادر از نفس و قائم به نفس‌اند مانند قیام فعل به فاعل و معلول به علت هستی‌بخش آن. وی تصریح می‌کند که

اکوان اخروی به وسیله انشای جهات فاعلی موجود می‌شوند، نه به طریق تخلیق از اصل مادی و جهات قابل؛ چنان‌که خدای تعالی بیان کرد که‌شان اصلی‌اش در فاعلیت همان ابداع و انشاء است، نه تکوین و تخلیق از اصل ماده. همچنین در نظر وی ابصار، به واسطه انطباق صور اشیاء در نفس نمی‌باشد و نیز به سبب خروج شعاع از چشم بر شیء مرئی هم نیست و به اضافه اشراقی که از نفس بر حقایق خارجی واقع می‌شود، نیز معتقد نیست، بلکه در نزد او نفس صورت‌های خیالی را افاضه و انشاء می‌کند و برای حقایق خارجی و جهازات بصری انسان، تنها نقش اعدادی قائل است.

در این اصل ملاصدرا درصدد بیان این مطلب است که نفس، مادامی‌که تعلق به بدن دارد، احساس غیر تخیل آن است، چون در اولی نیازمند به ماده خارجی و شرایط مخصوص است و در دومی نیازمند به آن‌ها نیست، اما هنگام خروجش از این عالم، فرقی بین تخیل و احساس نمی‌ماند، چون قوه خیالی که خزانه حس بود از غبار بدن بیرون می‌رود و رها و آزاد می‌گردد و دیگر تأثرات عالم ماده به آن نمی‌رسد. از سویی ضعف و نقص هم از آن زایل گشته و از آنجایی‌که بدن لطیف‌تر و مثالی‌تر شده و کثرات به سمت وحدت می‌روند، پس تمامی قوا یکی شده و به مبدأ مشترک خود بازگشت می‌کنند، لذا آنچه تاکنون نفس با دیده حس می‌دید، حال با دیده خیال می‌بیند و علم و قدرت و میلش، همگی یکی می‌شود، زیرا هر آنچه در نفس به وجود می‌آید، دارای حیات ذاتی است و حیات همه آن‌ها حیاتی واحد است که همان حیات نفس است که آن را درک و ایجاد می‌کند؛ زیرا ادراکش برای صور بعینه ایجاد آن‌ها است، نه اینکه نفس آن را درک و سپس ایجاد کند یا آن را ایجاد و سپس درک کند. پس مغایرتی بین فعل و ادراک نمی‌ماند. «فیها ما تشتهی انفسکم...» (فصلت: ۳۱).

انسان در ابتدای وجود برای ادراک امور خارج، احتیاج به مشارکت مواد و صور دارای وضع و محاذات جسمانی دارد و در مقام رجوع به عالم برزخ و قیامت، جمیع این ادراکات اعم از کلی و جزئی، چه در دنیا و چه در برزخ و آخرت، خارج از حیظه وجود و سلطه مملکت انسانی نیست، بلکه واقع در صقع نفس و افاضه شده از باطن ذات نفس اند و ملاک، خروج نفس از قوه به فعلیت است. نفس پس از خلع بدن هر چه ادراک نماید بدون مشارکت جهات قابلی شهود کرده است. لذا در آخرت انسان به صرف تصور هر خواسته‌ای آن را حاضر می‌کند و نفس تصور آن امری غیر از حضور و شهود متصور نیست (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/ ۱۶۷-۱۶۶؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۷۹-۱۷۳؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۴؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۸؛ المبدء والمعاد، ۵۰۵).

قابل توجه است که اهل هر عالمی موجودات آن عالم را بر سبیل مشاهده و به نحو عیان و آشکار درک می‌کنند و به وجود آن‌ها اذعان و باور دارند، زیرا در نحوه وجود با آن‌ها مناسبت دارند و صورت‌هایی که در عوالم دیگر است بر سبیل حکایت و تخیل درک می‌کنند و باور و یقین به آن نخواهند داشت و حکم

خواهند کرد که آن، موجود ذهنی غیبی است نه عینی، با آنکه آن صور در وجود اصدقند؛ بنابراین صورت‌های موجود در هر عالمی در عالم خاص به خود موجودند و برای قوای مدرکه که از جنس همان عالم است، حضور دارند (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۵۰۴).

اصل دهم: صور و مقادیر مجرد از ماده وجود دارند

اگر کسی بگوید که جهات متکثر مربوط به افراد جزئی انسانی از قبیل رنگ‌های مختلف و شکل‌های متعدد که لازمه حشر اجساد و معاد نفوس و ابدان است، اختصاص به عالم دنیا و دار حرکت و تغییر و فساد دارد، این جهات کثرت در آخرت چگونه حاصل می‌شود؟

پاسخ ملاصدرا این است که صور و مقادیر همان‌طور که از ناحیه فاعل برحسب استعداد ماده و با مشارکتان حاصل می‌شود، همچنین از ناحیه فاعل بدون مشارکت قابل حاصل می‌شود و فاعل می‌تواند با جهات فاعلی خود منشأ این امور باشد. همان‌طور که صور افلاک و مجردات به صورت ابداعی (بدون ماده قبلی) به وجود آمده‌اند.

و از همین قبیل است صور خیالی صادر از نفس به وسیله قوه خیالی، زیرا این صور نه قائم به جرم دماغ‌اند و نه موجود در عالم مثال کلی، بلکه در ناحیه‌ای از نواحی نفس به نام عالم خیال هستند و شکی نیست در اینکه آنچه نفس در ذات خود تصور می‌کند و با چشم خیال مشاهده می‌کند، در این عالم موجود نیست و الا هر صاحب دیده سالمی آن را مشاهده می‌کرد، بلکه در عالمی غایب از این حواس پنج‌گانه ظاهری موجود است، زیرا این حواس خود دارای وجودی مادی‌اند و جز آنچه مقارن با ماده است را ادراک نمی‌کنند.

خداوند نفس انسانی را به‌گونه‌ای آفریده که قادر به ابداع صورت‌هایی غایب از حواس بدون مشارکت ماده است و حصول آن صور در ذات خویش عین حصول آن‌ها برای فاعل خویش است و حصول چیزی برای چیزی مشروط به حلول وی در آن چیز نیست، چه صور کلیه موجودات حاصل برای خدایند و قائم بدوی‌اند بدون حلول در وی و یا اتصاف ذات وی به آن صور و حصول صورت برای فاعل اشد از حصول صورت برای قابل اوست زیرا فاعل شیء در حد ذات واجد اوست و قابل شیء در حد او فاقد است.

فرق بین صورت‌های خیالی و آنچه نفس به دیده حس مشاهده می‌کند، در عدم ثبات و ضعف جوهریت قسم اول است، به دلیل اشتغال نفس به امور مختلف از جمله تدبیر بدن که تمرکز را از نفس می‌گیرد. اگر این اشتغالات برطرف شود و همت نفس مصروف به تخیل گردد، صور خیالی از حیث قوام و استحکام وجودی و تأثیرشان در غایت خود خواهند بود و زمانی که تعلق نفس از دنیا بریده شود، نفس به سمت قوت و جمعیت رفته و ادراکات به هم ملحق شده و درک بسیار قوی و شدیدتر از ادراک حسی ایجاد می‌شود، خصوصاً اگر نفس اهل سلامت از امراض نفسانی و ردایب اخلاقی باشد که در این صورت نفس را

عالمی خاص است که فقط مخصوص به اوست و منازل ابرار و مقربین فوق این و غیرقابل احصاء است. (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۶۷/۹ - ۱۶۸؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۸۰؛ المبدء و المعاد، ۵۰۴؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۶؛ عرشیه، ۷۴ و ۲۴۸).

مطلب سوم، سیر صعودی نفس و طی عوالم سه‌گانه و رسیدن به غایت نهایی است (اصل یازدهم)
اصل یازدهم: بیان مراتب نفس

عوالم منحصر در سه عالم اند و در عین کثرت، کلیه مراتب وجودی در سلک حقیقت واحد قرار دارد که دارای نشأت و تجلیات ذاتی است. لذا مراتب وجودی با حفظ وحدت و اتصال بعضی علت و محیط و برخی معلول و محاط و آخرین مرتبه وجود، عالم ماده و مرتبه اعلای وجود عالم عقل و نشأت متوسط بین این دو عالم برزخ نزولی است. با اینکه جمیع عوالم در سلک یک حقیقت تشکیکی قرار دارد، هر عالمی دارای حکم مخصوص به خود است و حکم خاص هر مرتبه‌ای به مرتبه دیگر جاری نیست و ذاتی همان مرتبه است، ولی احکام عامه وجود در همه مراتب سریان دارد.

جمیع انواع مادی، از باب لزوم رجوع هر شیء به اصل خود به سوی غایات وجود روان‌اند. در میان موجودات مادی، انسان به حسب درجات وجودی و فعلیات کمالی ممتاز است و در عین تشخیص و حقیقت یگانه‌اش جامع همه مراتب و عوالم است. یک انسان از آغاز نوزادی، دارای وجود مادی طبیعی است، سپس تدریجاً وجود نفسانی مثالی پیدا می‌کند که صلاحیت بعث و حشر را پیدا می‌کند و علاوه بر اعضای بدنی دارای اعضای نفسانی است و سپس به تدریج از این مرحله نیز فراتر می‌رود و دارای وجود عقلی و برخوردار از اعضای عقلی می‌گردد.

نفس انسان سه نشئه ادراکی دارد: یک. عالم حسی طبیعی که مظهرش حواس پنج‌گانه ظاهری است و در این عالم صورت از ماده‌اش جدا نمی‌شود. دو. عالم اشباح و صور غایب از حواس که مظهرش حواس باطن هستند و به آن عالم غیب و آخرت گفته می‌شود و به جنت و جهنم تقسیم می‌شود. سه. عالم عقلی که دار مقربان است و مظهرش قوه عاقله انسان است و هنگامی که این قوه به عقل بالفعل تبدیل شود، چیزی جز خیر محض و نور صرف نیست. پس عالم اول دار قوه و استعداد و مزرعه بذرهای ارواح و نبات نیات و اعتقادات است، اما عالم اشباح و عقول هرکدام دار فعلیت و حصول ثمرات هستند و سیر انسان در این نشأت به حسب ظرفیت وجودی اوست و در آخرت به غایت نهایی وجود خود می‌رسد. این‌ها اکوانی است که در پیش روی دارد، چنانچه اکوانی قبل از پیدایش در این عالم داشته است - نفوس در مرحله پیش از تعلق به ابدان در مرتبه علت وجودی خود در عالم مفارقات، یک وجود جمعی عقلانی دارند مبنی بر اینکه هر معلولی در مرتبه علت تامه خود حضور دارد - پس انسان به وجود دنیوی مادی‌اش آغاز و بر حسب فطرت اصلی‌اش به تدریج و خرده‌خرده رو به سوی آخرت دارد، زیرا نسبت دنیا به آخری، نسبت

نقص است به کمال و نسبت کودک است به انسان بالغ. از این رو در این وجود- مانند کودکان نوزاد - به جهت ضعف و نقصش، نیازمند به گهواره که عبارت از مکان است و دایه که عبارت از زمان است دارد. { مراد از دایه در اینجا مربی است و مادر، همان طبیعت است و دو پستان، نبات و حیوان اند و همان طور که انسان بشری ناگزیر از نوشیدن از این دو است، همین طور انسان ملکوتی که همان نفس است ناگزیر از نوشیدن شیر علم از دو پستان عقل نظری و عقل عملی است تا نیرو گرفته و کامل شود (سبزواری، تعلیقه سوم، الحکمه المتعالیه، ۱۷۰/۹) و چون به بلوغ جوهرش رسید، از این وجود دنیوی به وجود اخروی خارج گشته و آماده خروج به سرای جاودان و دارالقرار می شود؛ بنابراین نفس تا تمامی حدود و مرزهای طبیعت و سپس نفسانیت را طی نکند، به همسایگی و قرب خدا نمی رسد. لذا مرگ آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت است. بعضی انسان ها پس از خروج از دنیا، مدتی در برزخ های واسط میان دنیا و عقبی محبوس اند و برخی دیگر به واسطه نور معرفت یا قوه طاعات یا به جذبہ ربانی یا به شفاعت شافعان سریعاً ارتقاء می یابند (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۱۷۱/۹-۱۶۹؛ شرح بر زاد المسافر، ۱۸۵-۱۸۱).

ملاصدرا پس از تمهید مقدمات و بیان اصول فلسفه خویش به عنوان نتیجه گیری می گوید اگر کسی در این اصولی که به براهین روشن تبیین گردید، تدبیر و تأمل نماید و طالب حق و حقیقت باشد و به عادات ذهنی خویش تعصب نداشته باشد هیچ تردیدی نخواهد کرد که همین انسان یعنی مجموعه نفس و بدن عیناً محسوس خواهند شد و آنچه در قیامت برانگیخته می شود به صورت همین بدن خاص مشهود است نه بدن دیگری غیر از این و مباین با این بدن، چنانکه مشائین قائل اند و نه یک بدن مثالی آن گونه که اشراقیون باور دارند، هر چه باشد به صورت همین بدن دیده می شود. آنچه مهم است این است که وقتی مردم آن را دیدند، بگویند این همان است و این همانی محفوظ بماند. و این همان باور درست مطابق با نص قرآن و موافق برهان است.

بنابراین هر یک از قوای نفسانی و غیر نفسانی را کمالی درخور است و به حسب هر چه انجام می دهد، جزا و وفایی است. پس همگان رو به سوی غایت مطلوب دارند، جز آنکه حشر هر یک به سوی آن چیزی است که مناسب اوست. «یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا» (مریم: ۸۵ -

تبیین اصول مربوط به معاد جسمانی در کتاب های دیگر ملاصدرا

اصل دوازدهم: مرگ طبیعی ناشی از استکمال نفس و استقلال آن در وجود است

این اصل تنها در زادالمسافر به عنوان اصل دوازدهم ذکر شده است. نفس در حرکت فطری به سوی عالمی دیگر است و هر قدر بر قوت و کمالات نفس افزوده شود، توجه و افاضه اش بر بدن کمتر و تعلقش از آن به تدریج بریده می شود مانند طفلی که دیگر بزرگ شده و توجهی به شیر مادر ندارد و غذای بالاتری را طلب

می‌کند، پس بدن رو به سستی و ضعف می‌گذارد؛ زیرا تمام قوت بدن به توجه نفس بود به دلیل آنکه نفس مرتبه عالی بدن و حافظ مزاج است و تا آن قوه عالی باشد؛ بر بدن احاطه دارد و افاضه می‌کند و حیات و نور و حساسیت می‌بخشد و چون از بدن منحرف گردد بدن رو به فساد و اضمحلال می‌گذارد... و هرگاه نفس به‌غایت خود در جوهریت و استقلال برسد، از این بدن به‌سوی بدن دیگری که به‌حسب ملکات و احوالش کسب می‌کند منحرف گردیده و وجودش وجود دیگری می‌شود.

حقیقت نفس در ابتدای وجود عین صور و مواد و استعداد است و تکامل عبارت است از رهایی از نقص و واجد شدن کمال لایق ذات. لذا حلول در ماده، شأن مراحل اولی اوست. نفس به اعتبار تعلق به بدن دنیوی دارای مواضع احساس متعدد و قوای ادراکی منفصل از یکدیگر است ولی حواس اخروی در موضع واحدی هستند که تغایری در وضع و جهت با یکدیگر ندارند و رجوع از دنیا به آخرت، همان تبدل وجود دنیوی به اخروی است و از خواص بدن اخروی حیات و ادراک است و از خواص دنیا موت و جهل است. ناچار این دو بدن که به هم اتصال دارند یکی ناقص و دیگری کامل همان است و از این راه بدن محسوس همان بدن موجود در دنیا است. ملاصدرا عقیده دارد بعضی از مردم در همین دنیا با عین بصیرت امور آخرت را می‌بینند و جنت و اهلش را قبل از قیام ساعت مشاهده می‌کنند؛ زیرا حواسشان به حواس اخروی و عالم دنیوی‌شان به عالم اخروی تبدیل شده است (ملاصدرا، شرح بر زاد المسافر، ۱۸۸).

اصل سیزدهم: درباره حقیقت ماده و تفاوت نفوس مادی و مجرد

این اصل نیز در دو کتاب المبدأ و المعاد و الشواهد الربوبیه به‌عنوان اصل هفتم ذکر شده و بنابراین، حقیقت ماده‌ای که در عالم حوادث و جسمانیات با آن روبه‌رو هستیم، چیزی جز قوه و استعداد نیست و منشأ آن هم امکان استعدادی و ضعف در وجود است؛ بنابراین تا وقتی در شیء ضعف و فقری باشد این ماده همراه اوست.

نفوس دودسته‌اند: گروهی به ابدانی تعلق می‌گیرند که در معرض کون و فسادند و چون هنوز بالقوه‌اند، از هیأت و اوصاف ابدان متأثر می‌شوند و گروهی دیگر دارای ابدانی هستند که از خودشان و بدون کمک ماده صادر شده و این قسم از نفوس به دلیل برتری از قسم اول از عالم حس مجردند اما مجرد از خیال نیستند و گرنه در سلک عقول و مقربین بودند (ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ۲۶۶؛ المبدأ و المعاد، ۵۰۸).

اصل چهاردهم: درباره آثار بدنی ملکات نفسانی

این اصل در کتاب العرشیه به‌عنوان اصل هفتم و در کتاب‌های الشواهد الربوبیه، المبدأ و المعاد و مفاتیح غیب در ذیل اصل ششم آمده و بنابراین ملکات، تصورات و اخلاق در آدمی آثار خارجی و بدنی دارند ملاصدرا به نمونه‌هایی مثل سرخی صورت در هنگام شرم و خشم اشاره می‌کند. قدرتی که در این عالم فقط نزد اصحاب کرامت موجود است و با آن در عالم طبیعت و اجسام اثر می‌گذارند، در آخرت نزد همگان

موجود است؛ با این تفاوت که صالحان با توجه به صفای طینتی که دارند، با آن برای خود حور و قصور می‌آفرینند و اشقیاء به خاطر طینت پست نار و جهنم می‌سازند و همه این‌ها در همان عالم خیال است، همان‌گونه که اخلاط فاسد در بدن سبب ایجاد حرارت و تب می‌گردد (ملاصدرا، عرشیه، ۷۵؛ الشواهد الربوبیه، ۲۶۴؛ المبدء و المعاد، ۵۰۷؛ مفاتیح الغیب، ۵۹۸).

تحلیل اصول مورد استفاده ملاصدرا در تصویر معاد جسمانی

به نظر می‌رسد علت افزایش و کاهش اصول ملاصدرا در تقریر معاد جسمانی، در عواملی چند نهفته است از جمله:

۱) **مختصر یا مفصل بودن کتاب‌های ملاصدرا:** رساله کوچک عرشیه مطالب مهم و اصلی اسفار، به استثنای امور طبیعی را شامل است و به لحاظ اینکه ظاهر آخرین اثر ملاصدراست و بر وجه اختصار نوشته شده، در این کتاب روی سخن صدرا با ذهن‌های زیرک و انسان‌های با بصیرت است و برهان مسائل و نظرات خود را، به آثار مفصل خود حواله می‌دهد، لذا در این کتاب به بیان هفت اصل اکتفا کرده است. همچنین شواهد الربوبیه که با عباراتی کوتاه و جملائی مرموز و دقیق، حاوی بسیاری از مطالب مربوط به امور عامه و علم النفس کتاب اسفار است، به انضمام نکات و اسراری که پس از تحمل ریاضت‌های سخت و غور در اسرار و دقایق آیات قرآن و احادیث و تأمل در کلمات عرفا بر قلب وی الهام شده، به علت اختصار و شامل بودن بر نکات عمیق عرفانی، به ذکر هفت اصل اکتفا شده است. در حالی که در اسفار که از تحقیقی‌ترین و عمیق‌ترین آثار وی است، این اصول به یازده اصل و در رساله زاد المسافر که صرفاً در معاد جسمانی و تبیین مقدمات مسئله معاد به شیوه‌ای جدید نوشته شده، این اصول به دوازده می‌رسد.

۲) **توأم و آمیخته بودن چند اصل در بیانات ملاصدرا،** نیز می‌تواند نکته‌ای کلیدی و مهم در افزایش و کاهش اصول معاد جسمانی محسوب شود. با سنجش اصول در کتاب‌های ملاصدرا و حذف موارد تکراری، با اصولی مواجهیم که ملاصدرا در هر یک از کتاب‌های خود، برخی از آن‌ها را به صورت مستقل و برخی را در ضمن اصولی دیگر آورده است و به برخی از آن اگرچه به صراحت یا ضمنی تصریح نداشته، ولی پذیرش اصول دیگرش، بیانگر باور وی به پذیرش آن‌هاست.

۳) **عدم دخالت یک اندازه و همسان همه این اصول در اثبات نظریه صدرا در مورد معاد جسمانی؛** برخی از این‌ها اصول عام حکمت صدرا می‌اند که در جای‌جای فلسفه صدرا به چشم می‌خورند و برخی دیگر، مقدمات اساسی بحث‌اند که متکفل اثبات معاد جسمانی‌اند و برخی بیانگر مراتب نفس و سیر صعودی آن می‌باشند. از همین رو صدرا در کتب مختلف خویش تعداد اصول را گوناگون آورده است. توضیح مطلب دوم و سوم: جامع‌ترین تبیین از اصول معادشناسی ملاصدرا در اسفار آورده شده است. در

ساختار معادشناسی ملاصدرا، یک سری مبانی مطرح می‌شود که این‌ها اصول عام حکمت اوست و در جای‌جای فلسفه صدرایی به چشم می‌خورد و ملاصدرا، نه تنها بحث معاد جسمانی بلکه اساس حکمت متعالیه خویش را بر پایه این اصول عام بنا نهاده است. این اصول، بنابراین که در جاهایی مفروض است و ایشان نیازی به تصریح بدان‌ها ندیده، این‌ها را ذکر نکرده و در برخی کتاب‌های مفصلش مانند اسفار و زاد المسافر، احساس نیاز کرده که لازم است به تک‌تک این اصول عام تصریح شود، پس آن‌ها را ذکر نموده است. این اصول عبارت‌اند از: تشخیص وجود، اصل حرکت اشتدادی وجود، تشکیک وجود و اصالت وجود.

۱. در این میان اصل مساوقت وجود و تشخیص، در هر شش کتاب ملاصدرا در مبحث معاد جسمانی، به عنوان اصلی مستقل مورد توجه اوست.

۲. اصل حرکت اشتدادی وجود، در پنج کتاب صدرا به عنوان اصلی مستقل مطرح است و در المبدأ و المعاد اگرچه به عنوان یک اصل مستقل یا در ضمن یکی از اصول معاد جسمانی به تصریح بیان نشده، ولی عبارت ملاصدرا در اصل چهارم همین کتاب، دلالت بر پذیرش پیش‌فرض حرکت اشتدادی نفس دارد. بیان عبارت ملاصدرا: «... یک وجود واحد می‌تواند در مرتبه‌ای به دلیل ضعف وجود نیازمند به عوارض مادی باشد و در مرتبه‌ای دیگر به دلیل استکمال ذات و قوت وجود بی‌نیاز از عوارض و مجرد گردد.» (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۵۰۲)؛ بنابراین مطلب، مرتبه مجرد تام انسان، منافات با مقام مجرد ناقص وی و موطن وجود برزخی آن منافات با طبیعت جسمانی که مرکب از ماده و صورت و اعضا و جوارح است، ندارد، چون همگی مراتب یک وجود واحدند.

۳. اصل تشکیک وجود نیز اگرچه تنها در دو اثر وی به عنوان اصلی مستقل مطرح است، ولی قابل توجه است که تشکیک وجود پایه و اساس حرکت جوهری است زیرا تا تشکیک در مراتب یک حقیقت اثبات نشود، نمی‌توان مادی و مجرد را دو مرتبه حقیقتی واحد دانست و نمی‌توان با کمک اصول بعدی اثبات کرد که انسان کودک همان انسان پیر است. لذا از رهگذر پذیرش تشکیک وجود، حرکت اشتدادی وجود قابل فرض و اثبات است.

۴. اصل اصالت وجود، اگرچه تنها در سه اثر وی به عنوان اصلی مستقل مطرح است، لیکن با توجه به این که اصل اصالت وجود، در عرض اصول دیگر ملاصدرا نیست، بلکه رکن بنیادین اصول و حکمت صدرایی است؛ و مسائل این امر اصیل مانند تشخیص، تشکیک، حرکت جوهری و غیره همگی از احکام وجودند و بلکه موضوع برای امر معاد خود وجود است، چه اینکه حکیم سبزواری در حاشیه بر اسفار بر همین امر تأکید نموده است (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، حاشیه حکیم، ۱۶۱/۹).

از سوی دیگر، در ساختار معادشناسی صدرا اصول دیگری مشاهده می‌شود که مقدمات اساسی و مورد نیاز

وی برای اثبات دو مطلب عمده وی در بحث معاد جسمانی است، مطلب اول عینیت بدن اخروی و دنیوی است و مطلب دوم، نحوه حیات اخروی، که از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت نفس است. اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی، چنان که گذشت متوقف بر وجود سه اصل است که ملاصدرا برخی از این اصول را به صورت اصلی مستقل و برخی را در ضمن اصول دیگرش آورده است و به برخی از آن اگرچه به صراحت یا ضمنی تصریحی نداشته، ولی پذیرش اصول دیگرش، بیانگر باور وی به پذیرش آنهاست از جمله:

۱. شیئیت شیء به صورت آن است. این اصل در هر شش کتاب ملاصدرا در بحث معاد جسمانی به صورت اصلی مستقل بیان شده است.

۲. وجود و وحدت مساوقاند. این اصل در دو کتاب اسفار و المبدأ و المعاد ذکر شده و اگرچه در کتاب‌های دیگر وی به عنوان یک اصل مستقل یا ضمنی آورده نشده، ولی به نتایج و لوازم آن، از جمله به قول به وحدت تشکیکی اتصالی نفس، در اصول دیگر معاد جسمانی تصریح شده است.

۳. هویت و تشخیص بدن به نفس است. این اصل در سه کتاب اسفار، زادالمسافر و المبدأ و المعاد به صورت مستقل آمده و در الشواهد الربوبیه و مفاتیح الغیب در ضمن اصل نخست ذکر شده و در کتاب العرشیه، اگرچه به عنوان یک اصل مستقل یا ضمنی ذکر نشده، اما این مطلب در حقیقت همان اصل اول است که شیئیت شیء به صورت آن است و ذکر استقلالی آن یا از باب ذکر خاص بعد از عام به جهت اهمیت آن است و یا از باب تطبیق مفهوم بر مصداق خود است و یا از باب مطابقت حکم با موضوع مورد بحث است و اصل اول در هر شش کتاب ملاصدرا به صورت مستقل و جدا ذکر شده است.

برای اثبات نحوه حیات اخروی، که از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت نفس است، نیز وجود سه اصل دیگر ضروری به نظر می‌رسد به نحوی که با فقدان هر یک از این اصول، معاد جسمانی صدرا قابل اثبات نخواهد بود. این اصول عبارت‌اند از:

۱. قوه خیال مجرد است. اصل اخیر در پنج اثر صدرا مورد تصریح وی قرار گرفته و در کتاب المبدأ و المعاد، اگرچه به عنوان اصلی مستقل مطرح نیست ولی عبارت صدرا در اصل ششم همین کتاب، گواه بر این مطلب است که وی قوه خیال را مجرد می‌داند؛ آنجایی که می‌فرماید: «... خداوند تعالی، نفس انسانی را آن‌گونه آفرید که می‌تواند حقایق را در ذات خود تصویر نموده و صورت‌های غایب از حواس را در عالم خود بدون مشارکت ماده انشاء و ایجاد نماید؛ لذا هر صورتی که از فاعل، بدون وساطت ماده صادر گردد، حصول آن در ذات خود، عین قیام او به فاعل و عین حصول برای فاعل است (ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ۵۰۵)

۲. صور ادراکی به نفس قیام صدور دارند. این اصل نیز در پنج کتاب صدرا آمده است و در العرشیه، بدان

تصریح نشده، اما عبارت وی در اصل چهارم همین کتاب به نحوی روشن بیانگر قیام صدوری صور خیالی به نفس است نه قیام حلولی، در آنجا که می‌فرماید: «... این صورت‌های خیالی مشروط بر این نیست که در جرم فلک یا اندام مثالی دیگر جز این بدن مادی و مانند این‌ها حلول نمایند، زیرا صورت‌های موجودات جهان قائم به ذات پروردگار است و قابل تصور نیست که در آن ذات حلول کرده باشد، بلکه جلوه این صورت‌ها برای فاعل آن بسیار شدیدتر از جلوه آن‌ها برای ماده و قابل است.» (ملاصدرا، عرشیه، ۲۴۷). بعلاوه بنا بر تجرد قوه خیال که از ارکان مهم بحث معاد است، فاعلیت قوه خیال و تجرد صور خیالی اثبات می‌شود؛ اگر نفس جنبه فاعلی دارد، صور خیالی هم جنبه معلول دارند و قیام معلول به علت خود قطعه قیام صدوری است.

۳. صور و مقادیر مجرد از ماده وجود دارند. این مطلب نیز در پنج کتاب وی به‌عنوان اصل مستقل ذکر شده و در زاد المسافر نیامده، ولی از آنجایی که در اصل نهم همین کتاب می‌گوید «... آنچه تاکنون نفس (در نشئه دنیا) با دیده حس می‌دید، حال (در عالم برزخ) با دیده خیال می‌بیند و علم و قدرت و میلش، همگی یکی می‌شود...» (ملاصدرا، شرح بر زاد المسافر، ۱۷۹)، بیان این عبارت، بیانگر آن است که ملاصدرا باور به پذیرش صور خیالی مجرد از ماده دارد.

همچنین در ساختار معاد شناسی ملاصدرا اصولی وجود دارد که تنها در برخی از آثار ملاصدرا به صورت اصلی مستقل آورده شده است و اساساً داخل در اصل بحث معاد جسمانی وی به نظر نمی‌رسد، بلکه از ملحقات مطلب اول و دوم معاد جسمانی اوست و در واقع به عنوان تکمیل و تکمیل اصول وی آورده شده است، از جمله:

۱. مرگ طبیعی ناشی از اشتداد نفس است و این اصل تنها در زاد المسافر ذکر شده، البته ملاصدرا در آثار دیگرش درباره مرگ، علت و اقسام آن سخن گفته ولی آن را به عنوان اصلی از اصول معاد جسمانی نیاورده است، بلکه تحت عنوان فصلی مستقل بیان نموده است. افزون بر این، تبیین حقیقت مرگ دخالتی در اصل نظریه معاد جسمانی صدرا ندارد، بلکه این مطلب از ملحقات مطلب اول است که عبارت از عینیت بدن اخروی و دنیوی می‌باشد و به‌عنوان تکمیل و تکمیل آن مطرح می‌شود که همین‌که انسان از این بدن به بدن اخروی منتقل می‌شود، در واقع به معنای تعالی این بدن مادی به بدن مثالی است.

۲. عوالم وجود سه عالم است و تنها نفس انسان است که صلاحیت حضور در عوالم سه‌گانه وجود را با حفظ تشخیص خود دارد. این اصل در دو کتاب اسفار و زادالمسافر به‌عنوان اصل ده و یازدهم ذکر شده و در المبدأ و المعاد در ضمن اصل پنجم قابل مشاهده است. البته قابل توجه است که این اصل اشاره به مراتبی دارد که نفس در سیر از عالم دنیا به عقبی به حسب ظرفیت وجودی خود طی می‌کند تا به‌غایت نهای خود برسد و لذا دخالتی در اصل بحث معاد جسمانی ملاصدرا ندارد.

۳. حقیقت ماده جز ضعف در وجود و امکان ذاتی و استعدادی نیست و نفوس به دودسته تقسیم می‌شوند. این اصل در دو اثر الشواهد الربوبیه و المبدأ و المعاد به‌عنوان اصل هفتم مورد تصریح ملاصدرا است و البته این مطلب در حکمت متعالیه و خصوصاً بحث معاد جسمانی کاملاً مدنظر و توجه ملاصدرا است، اگرچه در برخی آثارش به‌عنوان یکی از اصول معاد جسمانی مورد تصریح وی قرار نگرفته است.

۴. تصورات، خلقیات و ملکات نفسانی منشأ آثار خارجی‌اند که در چهار کتابش در بحث اصول معاد جسمانی به آن تنها اشاره شده و در اسفار و زاد المسافر، برخی عبارات وی گواه بر این است که ایشان این اصل را مدنظر خود قرار داده است. ازجمله این عبارت که: «مردم در آخرت به صور اعمال و نیات خود محسوس می‌شوند و دارای مشاهد مختلف و محسوس به صور متعددند» (ملاصدرا، شرح بر زاد المسافر، ۱۷۲) و عبارت: «چنانکه از صاحب کرامات نقل شده که اگر اشتغالات آن‌ها برطرف شود و همشان مصروف به تخیل گردد، صورت‌هایی که به قوه خیال تصور می‌کنند در نهایت قوام و استحکام وجودی است و تأثیرشان از تأثیر محسوسات مادی قوی‌تر است و این در حالی است که نفس ایشان هنوز در دنیاست و به بدنشان تعلق دارد چه رسد به زمانی که تعلق نفس از دنیا بریده شود و نفس قوی گردد و ادراکات به هم ملحق شده و درکی بسیار قوی‌تر و شدیدتر از ادراک حسی ایجاد شود.» (ملاصدرا، الحکمه المتعالیه، ۹/۱۶۸-۱۶۷). چنین به نظر می‌رسد که دو اصل اخیر نیز داخل در اصل بحث معاد جسمانی صدرا نیست بلکه از ملحقات مطلب دوم است و به‌عنوان متمیم و تکمیل اصول وی آورده شده و درواقع بیانگر تفاوت بدن اخروی و دنیوی است.

نتیجه‌گیری

ملاصدرا جامع‌ترین تبیین از اصول معادشناسی خود را در اسفار آورده است. معادشناسی ملاصدرا در اسفار معطوف به اثبات سه مطلب عمده است و اصول یازده‌گانه معاد جسمانی وی عهده‌دار تبیین این سه مطلب است. ایشان پس از بیان مبانی عام حکمت صدرا بی‌دری درصدد تبیین این سه مطلب و اصول آن‌هاست که به ترتیب عبارت‌اند از: یک. اثبات عینیت بدن اخروی و دنیوی است. ملاصدرا از رهگذر تبیین اصول آن، حقیقت هر چیزی از جمله انسان را به‌صورت اخیر او می‌داند و از صورت یک تلقی تشکیکی (طولی) ارائه می‌دهد به‌گونه‌ای که وحدت در ساحت نفس با کثرت در ناحیه بدن جمع شود و سپس وحدت در عرض را به تصویر می‌کشد تا کثرات عرضی که موهم تغایر هستند رخت بر بندند. دو. از طریق اثبات تجرد قوه خیال و قیام صدوری صور خیالی به نفس، آخرت را از منشآت نفس و ناشی از خلاقیت آن قرار می‌دهد. وی معتقد است لازمه رجوع به حضرت حق در عالم برزخ و قیامت، بقا و تجرد قوه خیال است. همچنین در امر معاد جسمانی همین قوه خیال که تجردش عامل تجرد و وحدت نفس انسان است به اذن

خداوند خلق‌کننده نعمات و عذاب‌های جسمانی و محسوس اخروی است که محصول خوبی و بدی اعمال انسان است و انسان اخروی با همین جسم و بدن خاص و مشهود محسوس می‌شود، اما صور اعمالش که در خزانه خیالش حفظ شده‌اند، تعیین‌بخش زیبایی یا زشتی جسم اخروی‌اش هستند و این به واسطه خلاقیت خیال است و سه. بیانگر سیر صعودی نفس و طی عوالم سه‌گانه و رسیدن به‌غایت نهایی است.

چنین به نظر می‌رسد که سرافزایش و کاهش اصول ملاصدرا در تقریر معاد جسمانی، در عواملی مانند مختصر یا مفصل بودن کتاب‌های او باشد؛ در کتاب العرشیه که آخرین اثر صدرا و مشتمل بر دقایق آثار علمی اوست، به هفت اصل اکتفا شده، همچنین در کتاب الشواهد الربوبیه به علت اختصار و اشتغال بر نکات عمیق عرفانی که درک آن برای اهل فن هم ممکن نیست، نیز به ذکر هفت اصل اکتفا شده است. درحالی‌که در اسفار که تحقیقی‌ترین و عمیق‌ترین اثر اوست، این اصول به یازده و در زاد المسافر که صرفاً در معاد جسمانی تألیف شده، این اصول به دوازده می‌رسد.

عوامل دیگر مانند آمیختن اصول در برخی کتاب‌ها و کاستن ظاهری اصول در عین عدم کاهش واقعی آن‌ها، نیز می‌تواند نکته‌ای کلیدی و مهم تلقی گردد. مسلم آنکه دخالت همه این اصول در اثبات نظریه معاد جسمانی ملاصدرا به یک اندازه نیست؛ برخی از این مبانی اصول عام حکمت صدرایی است که در جای‌جای فلسفه ملاصدرا به چشم می‌خورند و نه تنها بحث معاد جسمانی بلکه اساس حکمت متعالیه صدرایی بر پایه این اصول و مبانی عام بنا نهاده شده است. این اصول، بنابراین که در جاهایی مفروض است و ایشان نیازی به تصریح بدان‌ها ندیده، این‌ها را ذکر نکرده و در برخی کتاب‌های مفصلش مانند اسفار و زاد المسافر، احساس نیاز کرده که لازم است به تک‌تک این اصول عام تصریح شود، پس آن‌ها را ذکر نموده است. لذا برای اثبات معاد جسمانی وجود این اصول عام ضروری به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، در ساختار معادشناسی صدرا اصول دیگری مشاهده می‌شود که مقدمات اساسی و موردنیاز وی برای اثبات دو مطلب عمده در بحث معاد جسمانی است. وی برخی از این اصول را به‌صورت اصلی مستقل و برخی را در ضمن اصولی دیگر آورده است و به برخی از آن‌ها اگرچه به‌صراحت یا ضمنی تصریح نداشته، ولی پذیرش اصول دیگری، بیانگر باور وی به پذیرش آن‌هاست. افزون بر این، در این ساختار اصولی دیگری هم مشاهده می‌شود که چنین به نظر می‌رسد که داخل در بحث معاد جسمانی وی نیست، بلکه از ملحقات دو مطلب اوست و در واقع به‌عنوان متمیم و تکمیل اصول وی آورده شده است که به نمونه‌های آن در بحث آخر مقاله اشاره گردید.

از تأمل در مطالب پیشین روشن می‌شود که در اثبات نظریه معاد جسمانی ملاصدرا، علاوه بر چهار اصل عام حکمت صدرایی که وجودشان در این بحث، ضروری به نظر می‌رسد، شش اصل بنیادین دیگر می‌ماند

که متکفل اثبات دو مطلب عمده معاد جسمانی صدرا هستند و مقدمات ضروری و مورد نیاز وی برای اثبات این مهم‌اند که البته، برخی از این اصول ده گانه را به صورت اصلی مستقل و برخی را در ضمن اصولی دیگر آورده است و به برخی از آن اگر چه به صراحت یا ضمنی تصریحی نداشته، ولی پذیرش اصول دیگرش، بیانگر باور وی به پذیرش آن‌هاست. و چهار اصل دیگرش را می‌توان از ملحقات مطالب وی در این امر به شمار آورد که به عنوان تکمیل اصول وی آورده شده است و در اصل نظریه معاد جسمانی ملاصدرا دخالتی ندارند. بر این اساس، با توجه به این اختلافات، تغییری در نظریه معاد جسمانی وی مشاهده نمی‌گردد، بلکه وحدت و یکپارچگی این نظریه، در تمامی آثار ملاصدرا مشهود است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الأشارات و التنبیها*، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
- _____، *الشفاء، الالهیات*، طبع قاهره، ۱۹۶۰ م.
- _____، *النجاه*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- _____، *رساله اضحویه*، قاهره: چاپ سلیمان دنیا، ۱۹۴۹ م.
- آشتیانی، جلال‌الدین، *شرح بر زاد المسافر ملاصدرا*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، قم: طلیعه النور، ۱۳۹۰.
- _____، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، با حواشی: حاج ملا هادی سبزواری، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.
- _____، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، ترجمه و تفسیر: دکتر جواد مصلح، تهران: سروش، ۱۳۸۵.
- _____، *المبدء و المعاد*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
- _____، *عرشیه*، تصحیح و ترجمه: غلام‌حسین آهنی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۴۱.
- _____، *مبدء و معاد*، ترجمه: احمد حسینی اردکانی، به کوشش: عبدالله نوری، تهران، مرکز تولید و انتشارات مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۶۲.
- _____، *مفاتیح الغیب*، با تعلیق: مولی علی نوری، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.